

همه چیز برای فروش

(نقدی بر روایت زندگی کارگران در فیلم «همه چیز برای فروش»)

داستان فیلم «همه چیز برای فروش»، ساخته‌ی امیر ثقفی، روایت زندگی یک کارگر کارخانه‌ی کشت و صنعت است که پنجاه روز به پایان خدمت سربازی برادر کوچکترش مانده است. اکبر (با بازی صابر ابر) که در فیلم نقش برادر بزرگ را برعهده دارد، می‌کوشد تا در همان کارخانه‌ای که خود کارگر است، برادر کوچک‌ترش یعنی امیر را به‌عنوان حسابدار استخدام کند و از این طریق به زندگی امیر سروسامانی بدهد و به وضعیتی مشابه زندگی خویش دچار نشود. در ادامه اما امیر در روزهای پایانی خدمت سربازی، در استادیوم فوتبال حین تماشای بازی، به صورت اتفاقی یک نارنجک به صورتش برخورد کرده و چشمش به شدت آسیب می‌بیند و برای عمل کردنش پول زیادی لازم است. در ادامه فیلم بر روی تلاش‌های اکبر برای به‌دست آوردن پول عمل چشم برادرش می‌چرخد.

در سینمای ایران و هالیوود و سایر صنعت‌های فیلم‌ساز دیگر، زمانی که می‌خواهند زندگی طبقه‌ی کارگر را به نمایش بگذارند تصویری بسیار زشت و زنده از این طبقه نشان می‌دهند. کارگران افرادی با بهره‌ی هوشی پایین، بی‌فرهنگ و بی‌سواد، شرخر و چماق به دست و درکل به عنوان افرادی بی‌اخلاق و مضر برای سلامت جامعه نشان داده می‌شوند. یا در بهترین حالت اگر بخواهند زبانی باشند برای مشکلات طبقه‌ی کارگر، این طبقه را افرادی تنگ‌دست و فقیر معرفی می‌کنند که این فقر و فلاکت حاصل تصمیمات و تنبلی خودشان در زندگی است که مانند افراد موفق تلاش لازم را برای خوشبختی نکرده‌اند و درنهایت دیدی از دریچه‌ی ترحم و دل‌سوزی به زندگی کارگران برای مخاطب باز می‌کنند.

زیست و شیوه‌ی تولید سرمایه‌دارانه، بر مبنای تصاحب ارزش اضافی برآمده از کار کارگر، توسط سرمایه‌دار استوار است. به این معنی که کارگر حاصل کار و دست‌رنجش نه برای خود، بلکه برای شخص کارفرماست و سهم کارگر از این ارزش خلق‌شده تنها در حد بازتولید دوباره‌ی خود برای ادامه یافتن این چرخه است. در این بستر کارگر روز به روز فقیرتر و محتاج‌تر می‌شود و سرمایه‌دار نیز روز به روز غنی‌تر و ثروتمندتر.

حاصل و ثمره‌ی این چنین شیوه‌ی تولیدی افرادی است تک و جداافتاده که دستشان از تمامی نعمات و ثروت‌های خلق‌شده به دست خودشان، کوتاه است و اساساً لنگ نیازهای اولیه‌ی زندگی خود هستند و برای تأمین این نیازها به‌ناچار همه چیز خود را به فروش می‌گذارند. البته واضح است که منظور از همه چیز، نه ملک و ساختمان و سایر کالاهای گران‌بهای مادی که کارگران از آن‌ها بی‌بهره‌اند، بلکه منظور نیروی کار و در یک کلام زندگی‌شان است.

در این فیلم با وجود این که زندگی یک کارگر کارخانه را به تصویر می کشد و طبیعتاً به لطف قوانین سرمایه دارانه‌ی حاکم، زندگی چنین شخصی به جز برای خواب، تماماً در محیط کار و کارخانه سپری می شود، اما به جز چند صحنه‌ی کوتاه هیچ گونه اشاره‌ای به محیط تولیدی کارخانه و سایر کارگران ندارد. آن چند صحنه‌ی کوتاه نیز صرفاً برای برانگیختن حس ترحم بیننده است. محیط تولیدی یا کارخانه همان مکانی است که از نیروی کار ارزش اضافی استخراج می شود و کارگر تحت یوغ مناسبات شیوه‌ی تولید سرمایه سالار استثمار می شود و ثروتی عظیم خلق می کند که خود از آن بی بهره است. در تمامی فیلم‌های این چنینی نه تنها به این موضوع که کارگران تولیدکنندگان اصلی هستند توجهی نمی شود بلکه برعکس کارگران را به عنوان افرادی صرفاً مصرف کننده، الوات، لمپن، سربار جامعه و بی ارزش نشان می دهند. کارگردان می کوشد القا کند اکبر به واسطه‌ی فقیر (کارگر) بودنش و جایگاه طبقاتی‌ای که دارد از پرداخت پول لازم برای عمل عاجز و ناتوان است، اما بدون هیچ اشاره‌ای به ریشه‌ی مشکلات یعنی حقوقی که اکبر دریافت می کند و کفاف زندگی او را نمی دهد و تضاد منافعی که بین کارگری مانند اکبر و کارفرما در محیط کار وجود دارد؛ یعنی تضاد کار و سرمایه. در واقع عامل اصلی فلاکت زندگی و درماندگی اکبر و در کل طبقه‌ی کارگر، شیوه‌ی تولید حاکم است؛ سرمایه داری.

نکته‌ی دیگری که حائز اهمیت است و کارگردان نیز با آن مشکلی نداشته و آن را امری طبیعی و به عنوان یک اصل دنیای سرمایه داری پذیرفته است تبدیل بهداشت به یک کالا است که امروزه باید مانند تمامی کالاهای دیگر، برای آن پول پرداخت شود؛ در حالی که بهداشت و درمان باید جزء خدمات رایگان دولت باشد و آن را در اختیار عموم بگذارد. اما به لطف قوانین اقتصادی حاکم و سیاست‌های خصوصی سازی و نئولیبرالی، بهداشت و سلامت انسان‌ها نیز مانند آموزش یکی از آن حوزه‌هایی است که به یک کالا برای کسب سود و درآمد تبدیل شده است. کالایی که دسترسی کارگران به آن بسیار دشوار است اما در عین حال طبقه‌ی سرمایه دار، برای جوان سازی پوست و عمل‌های زیبایی و سایر ادا و اطوارهای خاص خود، این کالا (بهداشت و درمان) را در اختیار دارند. کارگردان نه با این واقعیت‌ها مشکلی دارد و نه مشکلات زندگی اکبر را از این دریچه می بیند. بلکه صرفاً بخش‌هایی از زندگی کارگر را می بیند که بتواند حس دلسوزی را در مخاطب بر انگیزد. از دید کارگردان ریشه‌ی مشکلات نه در قوانین موجود یعنی سرمایه داری بلکه در کارگر بودن است و تنها راه نجات نیز کارگر نبودن است. اکبر نیز در ابتدای فیلم به برادرش امیر می گوید: «تو باید حسابدار کارخانه بشی، دوست ندارم مثل من زندگی کنی، با این شغل حسابداری آدم حسابی می شی.» آری از دید کارگردان آدم حسابی کسی است که کارگر و فرودست نیست و کارگرانی که تمام ثروت‌های جامعه حاصل کار آن‌هاست، نه آدم حسابی بلکه موجوداتی بی ارزش، لمپن و توسری خور هستند.

تا این جا دیدیم که روایت کارگردان از زندگی اکبر با نگاهی گذرا به محیط کارخانه، نشان ندادن وضعیت کارگران در داخل محیط تولیدی و تضاد منافع‌شان با کارفرما است. کارگردان صرفاً به بازگویی مشکلات اکبر پرداخته است اما عاجز از نشان دادن این است که این مشکلات در کجا ریشه دارند و به نحوی با پوشاندن دلیل اصلی مشکلات کسی به مانند اکبر، آن‌ها را به خارج از محیط کار اکبر پاس می دهد.

به بررسی چند سکانس از زندگی اکبر و مشکلاتش بپردازیم. در ابتدای فیلم زمانی که اکبر، برادرش (امیر) را برای معرفی و استخدام به محل کار خود می‌برد، امیر با دیدن بی‌احترامی و داد زدن‌های الکی بر سر اکبر از جانب مسئول بایگانی و پرونده‌ها، بسیار ناراحت شده و به اکبر می‌گوید که «تو ترسو هستی، چرا اجازه میدی این جور بی‌بازبختی رفتار کنند.» اکبر اما وضعیت را با پوست و گوشت خود لمس کرده و می‌داند اگر جواب سربالایی بدهد برایش دردسر شده و از کار اخراج می‌شود و لذا ناچار به تحمل هر روزه‌ی این چنین رفتارهایی از جانب بالادستی‌های خود در محل کارش است. شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری در بنیان و ذات خود، کارگر را از فرآیند تولید بیگانه می‌سازد و کارگر نیز موجودی است که نیروی کارش خرید و فروش می‌شود. در چنین وضعیتی با او هم‌چون موجودی برخورد می‌شود که می‌توان وی را تحقیر و مورد آزار و اذیت نیز قرار داد و شخصیت و شعور وی را درهم شکست. این جاست که تمامی شعارهای رنگارنگ و فریبنده‌ی بورژوازی و مفاهیمی مثل حقوق شهروندی، برابری و ... رنگ می‌بازد. اکبر به عنوان یک کارگر و در جایگاه طبقاتی‌ای که دارد، نابرابری را با تمام وجود حس می‌کند. اکبر در نهایت پس از روی آوردن به دوستان و آشنایان برای قرض گرفتن پول عمل، ناچار به خرید چند فقره چک سوخته و وصول آن چک‌ها از طریق دعوا و خشونت می‌شود.

زیست و عادات رفتاری و اخلاقی کارگران، نه هم‌چون انتخابی ذاتی که خود این شکل از زندگی را دوست داشته باشند بلکه کاملاً متأثر از جایگاه طبقاتی‌شان در روابط متضاد کار و سرمایه است. لیبرال‌ها و عاشقان سرمایه‌داری افرادی را که تحت حاکمیت و روابط پر از خشونت و نابرابر اقتصاد سرمایه‌دارانه، ناچار به انجام هر کاری برای زنده ماندن‌شان می‌شوند، نه هم‌چون زاینده‌ی روابط سرمایه‌دارانه، بلکه به چشم بی‌اخلاقی یا بی‌فرهنگی ذاتی آن افراد می‌بینند. اکبر که خود در ابتدای فیلم فردی آرام بود بعد از اتفاق‌های پیش‌آمده و فشاری که بر وی به خاطر تأمین پول عمل برادرش می‌آید، دیگرگون می‌شود. وی برای وصول چک‌هایی که خریده بود به سراغ آدم‌هایی می‌رود که آن‌ها نیز مانند خود او در وضعیت بدی به سر می‌برند. اکبر بر خلاف میل باطنی‌اش فقط از طریق دعوا و خشونت است که می‌تواند پول چک‌ها را دریافت کند.

تمامی شخصیت‌هایی که در فیلم هستند هرکدام به شکلی، زندگی‌شان تحت تأثیر روابط پولی ازهم پاشیده شده و در وضعیت بدی به سر می‌برند، از فردی (با بازیگری جواد عزتی) که در کارگاه تولیدی‌اش شکست خورده، از مردی که به دلیل مشکلات مادی از زن خود جدا شده، تا فرد مریضی که سرایه‌دار مدرسه است و خودش هم در آن مدرسه زندگی می‌کند. اکبر پس از دیدن وضعیت کسانی که قرار بود پول چک‌ها را از آن‌ها بگیرد و مخارج عمل امیر را جور کند، با رسیدن به بن‌بست و جور نشدن پول عمل، در نهایت مجبور می‌شود یک قتل را برعهده بگیرد تا فرد قاتل پول و هزینه‌های عمل امیر را پرداخت کند. این‌جا نیز با لاپوشانی واقعیت‌ها و این‌که چرا یک کارگر بابت کارش مزدی دریافت می‌کند که حتی کفاف زندگی عادی‌اش را نمی‌دهد و در نهایت مجبور به شترخوری می‌شود، ریشه‌ی مشکلات که از داخل کارخانه و محل کار برای شخص اکبر شروع شده بود و در کنار جهان طبقاتی سرمایه‌دارانه

است، پاس داده می‌شود به کسانی که چک بی‌محل کشیدند یا از روی نادانی ضامن کسی شده‌اند و نتوانستند پول چک‌ها را به اکبر برگردانند.

در سایه‌ی مناسبات سرمایه‌داری، افراد در اجتماع و روابطشان با یکدیگر نه در قالب انسان با انسان، بلکه به مانند اشیائی همدیگر را می‌بینند و روابط میان‌شان متأثر از مناسبات پولی و سرمایه، در مسیر نوعی مبادله شکل می‌گیرد. پول آن کالای مقدس است که زندگی بدون آن محال می‌شود و افراد طبقه‌ی کارگر و فرودست نیز که خودشان خالق ثروت و پول هستند، از آن بی‌بهره‌اند و برای‌شان این کالای مقدس دست‌نیافتنی شده است.

در سطح مناسبات اجتماعی ما شاهد آشکار شدن شکاف عمیق میان ثروتمندان و فقرا هستیم و چنین شکاف عظیمی نیز، نفرت و خشم طبقاتی را به همراه دارد. این خشم و نفرت طبقاتی برخاسته از پدیدار شدن تضاد کار و سرمایه است که لرزه بر اندام سرمایه‌داران، نظریه‌پردازان، هنرمندان و سینماگران بورژوازی انداخته است. به همین دلیل است که این سینماگران با ارائه‌ی تصویری غیرصحيح، کاذب و اهریمنی از کارگران، بر سرکوب و کنترل این لشکر اهریمنی خطرناک مهر تأیید خود را می‌زنند. در این یک دهه فیلم‌های زیادی با این محتوا ساخته شده و فیلم «همه چیز برای فروش» تنها یک نمونه از آن است. فیلم‌هایی مانند «متری شش و نیم»، «مغزهای کوچک زنگ‌زده»، «شنای پروانه»، «برادران لیلا» و ... همگی نمونه‌هایی از این نوعند. در مقابل فیلم‌هایی داریم مثل «مرثیه» و «دونده» از امیر نادری، «دایره‌ی مینا» از داریوش مهرجویی، «خداحافظی طولانی» از فرزاد مؤتمن و ... که روایت دقیق‌تر و متعهدانه‌تری از طبقات کارگر و فرودست انجام می‌دهند.